

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۹/۱۸

بازخوانی و نقد روایات ایلغار مغول بر اساس روش مطابقت ابن خلدون

محسن بهشتی سرشت^۱

محمد بختیاری^۲

سمیه انصاری^۳

چکیده

در مورد اینکه «تاتارها آمدند و کشتند و سوختند و بردند و رفتند» هیچ شکی نیست. اما قبول میزان قتل و غارتی هم که از سوی برخی از مورخان و محققان بیان شده، چندان آسان نیست. در برخی از این روایات‌ها از کشتار چند میلیونی مردم ایران به دست مغولان و نابودی کامل شهرهای خراسان و ماوراءالنهر خبر داده‌اند و چنین نتیجه گرفته‌اند که این شهرها تا هزار سال دیگر، آن جمعیت و رونق سابق خود را به دست نمی‌آورند. پژوهش حاضر درصدد است با استفاده از منابع تاریخی قبل و بعد از حمله مغول و روش مطابقت ابن خلدون، درستی روایات مطرح شده درباره آمار و ارقام قتل و غارت مربوط به حمله مغول را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. در این چهارچوب، میزان درستی روایات با واقعیت‌های طبیعی، اجتماعی و منابع دیگر سنجیده می‌شود و آنچه با امور واقعی و عقل بشری مطابقت نداشته باشد، اخباری غیرواقعی، اغراق‌آمیز و غیر قابل قبول معرفی می‌گردد.

^۱ - دانشیار تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

^۲ - دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بین‌المللی - m.bakhtiari714@gmail.com

امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول)

^۳ - کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد مغولان تنها در برخی از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر که مقاومت کرده و قبول ایلی ننمودند، یا عضوی از خاندان چنگیز را به قتل رساندند، قتل و غارت شدیدتری انجام دادند، البته نه در حدی که برخی از مورخان ادعا کرده‌اند، اما در اغلب شهرها که مردم تسلیم شدند، قتل و غارت گسترده‌ای صورت نگرفت و شهرها همان وضعیت و سیستم قبلی خود را حفظ کردند. بنابراین، خراسان، ماوراءالنهر و دیگر مناطق ایران به کلی ویران نشد و میزان قتل و غارت خیلی کمتر از آن بود که برخی از مورخان و محققان از آن سخن گفته‌اند.

واژگان کلیدی: مغولان - خوارزمشاهیان - چنگیزخان - ابن‌خلدون - روش مطابقت.

A review of the historical narrations about the Mongol invasions based on Ibn Khaldun's consistency method

Abstract

There is no doubt that the Tatars came, killed, burned, destroyed and then went ; but the statistics about the killed and the rate of the plunders narrated by some historians and researchers are doubtful. In some narrations, the killing of several million people by the Mongols and the complete destruction of the cities of Khorasan and Transoxiana are reported. Moreover these historians and researchers anticipated that these cities never gain their former population again for thousands of years. Based on Ibn Khaldun's consistency method and by reviewing the historical sources of before and after the Mongol invasion, This article aims to examine and evaluate the accuracy of the narrations relating to the murdering and the plunders of the Mongol invasion. In this method, the consistency of the facts narrated by the historians with the natural, social and other parameters will be evaluated and what is unacceptable by the real issues and the human intellect will be introduced as false

reports, exaggerated and unacceptable narrations. The results of this paper show that the Mongols massacred the people and looted in a great measure only in some cities of Khorasan and Transoxiana which resisted and did not subordinate themselves or killed a member of a family of Genghis. Moreover these crimes were not close to the extent that some historians have reported and argued. In most subordinated cities, the massacres and the pillages were not widespread and the cities maintained their previous system and state. Therefore, Khorasan, Transoxiana and other areas of Iran were not completely destroyed and the rate of the killed people and the plunders was much lower than the numbers mentioned by some historians and scholars.

Keywords: the Mongols, The Kharazmshahs, The Ghaznavids, Abnkhaldun, The consistency method

۱. مقدمه

ابن خلدون در مقدمه مشهور خود روایات اغراق آمیز مورخان پیشین و روش آنها در سنجش و ارزیابی اخبار تاریخی را که از طریق بررسی و مقایسه اعتبار راوی با روای و روایت با روایت انجام می‌شد، مورد انتقاد قرار داده و یکی از بهترین راه‌های تفکیک اخبار صحیح از سقیم را، مطابقت داشتن اخبار تاریخی با واقعه تاریخی دانسته است. (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۶۸/۱) از نظر او واقعیت تاریخی عنصری مستقل و محور یاست و اعتبار خبر تاریخی به عنوان گونه‌ای از آگاهی و معرفت تاریخی باید در انطباق با آن سنجیده شود. چون خبر در اندیشه و روش ابن خلدون نسبت به واقعیت تاریخی استقلالی ندارد و تابعی از ویژگی‌های واقعیات تاریخی است و باید در ارتباط با آنها ارزیابی شود. (همان: ۶۸/۱-۶۹) او نخستین شرط استفاده از چنین روشی را آگاهی مورخ از طبایع اجتماع انسانی دانسته، بدین معنی که هر حادثه‌ای دارای طبیعت و سرشت مخصوص به ماهیت خود و کیفیاتی است که بر آن عارض می‌شود و باید مطابق شرایط زمان و مکان و سطح زندگی و معیشت و خاستگاه اجتماعی افراد سنجیده شود. اما به

عقیده او این موضوع مورد توجه مورخان قرار نگرفته و همین بی‌اطلاعی از طبایع احوال اجتماع، به عنوان موضوع علم تاریخ، یکی از نقص‌های تحلیل‌های تاریخی بوده و باعث راه یافتن دروغ در آن شده است. در حالی که اگر مورخ بر طبایع احوال و مقتضیات جهان هستی آگاه باشد، در بازشناختن اخبار راست از دروغبا مشکلات کمتری مواجه می‌شود. یعنی هر حادثه‌ای را باید مطابق شرایط زمان و مکان و سطح زندگی و معیشت و خاستگاه اجتماعی افراد بررسی کرد و به این سوال پاسخ داد که آیا آیا وقوع رویدادهای تاریخی مورد بحث در اخبار تاریخی بر اساس معیار انطباق با شرایط و ضرورت آن پدیده‌ها و رویدادها امکان‌پذیر بوده یا نه؟ در این روش که به شکل یک برهان عقلانی-منطقی است، تشخیص ممکن یا محال بودن اخبار تاریخی با نگرستن در کیفیات طبیعی اجتماع بشری و عمران و انطباق خبر تاریخی با آن امکان‌پذیر است. از نظر ابن‌خلدون این شیوه را می‌توان به عنوان روشی عقلی و منطقی در بازشناختن اخبار تاریخی درست از نادرست به کار برد. در اندیشه وی خبر تاریخی که شامل آگاهی درباره واقعیت طبیعی معقول است، زمانی صحیح و دارای اعتبار است که با واقعیت و ویژگی‌های طبایع انسانی منطبق باشد. مورخ با استفاده از این روش می‌تواند به احوالی که به مقتضای طبیعت هر پدیده رخ می‌دهد، از طبایع (امور ضروری و ممکن) یا امور عارضی (معلول - فرعی) مربوط به آن پدیده یا امور اتفاقی و تصادفی یا آنچه ممکن نیست بر پدیده مورد مطالعه ایجاد شود (عدم امکان و ممتنع)، آگاه گردد. در این روش وقتی عدم امکان تحقق و وقوع پدیده‌ها و حوادث مورد بحث در یک خبر بر اساس معیار انطباق آنها با طبیعت پدیده‌های مورد بحث، آشکار می‌شود، خبر مذکور اعتبار خود از دست می‌دهد و دیگر نیازی به نقد مراجع خبر نیست. اما اگر خبری در این روش اعتبار خود را اثبات کرد، برای ارزیابی همه جانبه آن می‌توان از روش بررسی راوی و روایت نیز استفاده کرد. (صدقی، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۹)

ابن خلدون بسیاری از مورخان را کسانی دانسته که وقایع را به صرف اعتماد به راوی نقل کرده، «آن‌ها را با نظایر هر یک نسنجیده و به معیار حکمت و آگاهی بر طبایع کاینات و مقیاس تحکیم نظر و بصیرت نیازموده و به غور آن‌ها نرسیده‌اند، لذا در وادی وهم و خطا گمراه شده‌اند.» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۱۳/۱) از نظر او این خطاها در هنگام تعیین اندازه ثروت و شماره سپاهیان بیشتر از جاهای دیگر اتفاق افتاده و نمونه آن تعداد لشکریان بنی‌اسرائیل است که بیش از ششصد هزار نفر گفته شده است. ابن خلدون این آمار را به دلیل عدم مطابقت آن با واقع، اغراق آمیز و غیرواقعی دانسته است. (همان، ۱۳۸۲: ۱۳/۱-۱۴)

چهارچوب نظری ابن خلدون می‌تواند مبنای خوبی برای بررسی میزان درستی بسیاری از روایت‌هایی باشد که راویان آن‌ها بدون توجه به رابطه علت و معلولی وقایع و بررسی مطابقت آن با واقع، روایت کرده‌اند. از آن جمله، روایت‌هایی است که درباره حمله مغولان و میزان قتل و غارت آن‌ها گزارش شده است. در این روایت‌ها مغولان قومی خونخوار، وحشی، درنده‌خو و ملعون معرفی شده‌اند که در حمله به ایران، چنان قتل و غارتی به راه انداخته‌اند که اگر تا هزار سال بعد هیچ اتفاق بدی نیفتد باز جمعیت و بنای شهرها به وضعیت سابق برنمی‌گردد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳۲ / ۱۲۵؛ جوینی، ۱۳۷۰: ۱ / ۷۵) اغلب مورخان و محققان بعدی نیز همین روایت‌ها را اساس قرار داده و ایران قبل از حمله مغول را بسیار بهتر و امن‌تر از وضع موجود و بعد از آن را ویرانه‌ای غیرمسکون معرفی کرده‌اند و مغولان را تنها مقصر چنین تغییرات شومی دانسته‌اند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۸۲؛ اقبال، ۱۳۱۲: ۱۰۰-۱۰۷؛ بایمت‌اف، خرداد و تیر ۱۳۸۰: ۹۱) در حالیکه واقعیت‌های تاریخی نه اوضاع ایران قبل از حمله مغول را چنان خوب و نه وضعیت بعد از مغول را چنان تیره و تار و نه مغولان را چنان وحشی و خونخوار و تنها مقصر و مسبب این ویرانی و بدبختی نشان می‌دهند. در بین پژوهشگران تاریخ کمتر کسی همچون پطروشفسکی در تاریخ اجتماعی اقتصادی ایران در دوره مغول، عبدالرسول خیر اندیش در «نیشابور در سالهای ۶۳۳-۵۳۶ هجری قمری» و نورالله کسایی در «سرگذشت دانشمندان و مراکز دانش در حمله مغول» در روایت‌های گذشتگان تردید کرده و آنها را اغراق آمیز و غیرواقعی

دانسته‌اند. (پطروشفسکی، یان و اسمیت، ۱۳۶۶: ۶؛ خیر اندیش، ۱۳۷۵: ۸۵؛ کسایی، ۱۳۷۶: ۲۹۱-۲۹۲ و ۳۱۵-۳۱۹) البته، آنها نیز به موضوع تحقیق حاضر به طور جامع و دقیق پرداخته‌اند و آن را با استفاده از روش مطابقت ابن خلدون ارزیابی نکرده‌اند. پژوهش حاضر درصدد است با تکیه بر منابع تاریخی و روش مطابقت ابن خلدون درستی روایات مربوط به میزان قتل و غارت مغولان در ایرانرا به محک آزمون و سنجش بگذارد.

روایات مربوط به قتل و غارت مغولان در ایران

برخی از مورخان درباره میزان قتل و غارت مغولان در ایران، روایت‌هایی نقل کرده‌اند که نه تنها با عقل بشری، بلکه با شرایط و واقعیت‌های تاریخی آن زمان و حتی روایات مورخان هم‌عصرشان هم هیچ تناسب و مطابقتی ندارند. ابن‌اثیر که همزمان با حمله مغولان زندگی می‌کرد، از جمله این مورخان است که درباره میزان قتل و غارت مغولان می‌نویسد: «چند سال بود از ذکر این حادثه خودداری می‌کردم زیرا آن را بسیار بزرگ و هولناک می‌شمردم. ... ای کاش مادرم مرا نزاده بود یا پیش از این مرده و از یاد رفته بودم. ... شاید تا انقراض عالم و پایان جهان مردم همانند چنین حادثه و چنین قوم خونخواری را نبینند که نظیری جز یاجوج و ماجوج نداشتند. اما دجال، او هم کسانی را که از وی پیروی کنند، زنده می‌گذارد و کسانی را که مخالفش باشد، می‌کشد. در صورتی که آن درندگان هیچ کس را زنده نگه نگذاشتند بلکه زنان و اطفال و مردان را کشتند و شکم زنان آبستن را دریدند و جنین‌ها را نابود کردند» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۲ / ۱۲۵). این روایت از جانب مورخی مطرح شده که در ذکر حوادث بلخ، از امان دادن مغولان به مردم شهر و عدم قتل و غارت آن‌ها سخن گفته است: «مردم شهر بلخ امان خواستند و به ایشان امان داده شد. از اینرو در سال ۶۱۷ ه.ق شهر را تسلیم لشکریان مغول کردند. مغولان، پس از گرفتن بلخ، به هیچ رو مردم را آزار نرساندند، نه کشتند و نه یغما کردند، بلکه شحنه‌ای در بلخ گماشتند و رفتند.» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۲ / ۱۹۷) در مورد نحوه برخورد مغولان در شهر هرات نیز می‌نویسد: «به مردمش امان دادند و بعد از کشتن عده‌ای که مقاومت کرده بودند شحنه‌ای گماشتند و از آنجا به سوی غزنه رهسپار گردیدند» (همان، ۱۳۷۱: ۳۲ / ۲۰۴).

پس این ادعای ابن‌اثیر که مغولان بر تسلیم شدگان هم امان نداده و «هیچ کس را زنده نگذاشتند» با نوشته‌های خود او متناقض است.

نکته دیگری که اغراق‌آمیز و غیر واقعی بودن ادعای ابن‌اثیر را نشان می‌دهد این است که بر طبق گزارش اکثر منابع، مغولان در جریان حمله به شهرهای مختلف، از همان ابتدا دست به کشتار مردم نمی‌زدند، بلکه قبل از هر نوع قتل و غارتی، کسی را به نمایندگی از طرف خود به پیش مردم شهر می‌فرستادند تا آن‌ها را به تسلیم و قبول ایلی دعوت کند، «هر شهر که ایل می‌شدند آن را مال معین می‌کردند و باره و حصار را خراب می‌کردند و شحنه می‌نشانند و می‌رفتند» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/۲۴۰-۲۴۱) و هر شهر یا منطقه‌ای را که به جای تسلیم و قبول ایلی، مقاومت کرده یا نماینده مغولان را به قتل می‌رسانند، قتل و غارت می‌کردند. (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۲۴؛ جوینی، ۱۳۷۰: ۱/۱۰۱ و ۱۳۷؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/۲۴۳؛ سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۵۵). بنابراین، بر خلاف ادعای ابن‌اثیر، مغولان به کسانی که مقاومت نکرده و امان می‌خواستند، امان می‌دادند و هیچ قتل و غارتی را مرتکب نمی‌شدند، چه رسد به زنده نگذاشتن همه مردم.

جوینی مورخ مشهور دوره مغول نیز درباره قتل و غارت مغولان روایت‌های اغراق‌آمیز زیادی دارد، او درباره میزان کشت و کشتار آن‌ها می‌نویسد: «تا رستاخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم به عشر آنچه بوده است، نخواهد رسید.» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱/۷۵) مستوفی نیز چند سال بعد سخنان جوینی را تکرار کرده و می‌نویسد: «اگر تا هزار سال دیگر هیچ آفتی و بلایی نرسد و عدل و داد باشد جهان با آن قرار نرود که در آن وقت بود» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۸۲). این سخنان در حالی گفته می‌شود که بسیاری از شهرهای آسیب‌دیده خراسان و ماوراءالنهر، نه هزار سال بعد، بلکه در همان زمان حکومت مغولان بر ایران یا اندکی بعد از آن، به چنان رونق و آبادانی رسیدند که از طرف حاکمان آل کرت، سرداران و تیموریان به عنوان پایتخت و مرکز حکومت انتخاب شدند. اگر به قول جوینی و مستوفی، سرزمین‌های مورد حمله مغولان چنان آسیب دیده بود که تا هزار سال بعد به حالت اول بر نمی‌گشتند، پس چطور در چنان مدت اندکی دوباره رونق گرفتند و به مراکز

مهم سیاسی و فرهنگی تبدیل شدند. پس می‌توان گفت، روایات آنها بیشتر برای بزرگ جلوه دادن قتل و غارت مغولان مطرح شده است.

در مورد میزان قتل و غارت هر یک از شهرها نیز برخی از مورخان راه افراط و اغراق در پیش گرفته و بدون توجه به امکان وقوع حوادث، از قتل عام‌ها و ویرانی‌هایی سخن گفته‌اند که با عقل بشری و واقعیت‌های تاریخی مطابقت ندارند. جوینی در مورد قتل و غارت مردم نیشابور می‌نویسد: «از روز شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه کشتش کردند و از جمله خلق نیشابور غیر چهار کمانگر هیچ آفریده دیگر را زنده نگذاشتند. حصار نیشابور را با زمین متساوی گردانید و هفت شبانروز آب درو بست و جو مزرع گردانید. خلق کشته نیشابور را دوازده روز شمار کردند، هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار [۱۷۴۷۰۰۰] مرد، بی‌عورت و اطفال در قلم آمد» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱/ ۶۴-۶۳). هر چند برخورد مغولان با مردم نیشابور به خاطر کشته شدن تاجار داماد چنگیز در آنجا، شدیدتر از جاهای دیگر بود، اما وقوع حادثه‌ای با آن شدت و گستردگی هم که جوینی از آن سخن گفته، به چند دلیل، غیر واقعی می‌نماید: ۱. کل جمعیت ایران تا اواخر دوره قاجار از ۱۰ میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد، بیش از ۷۰ درصد از این جمعیت نیز در مناطق روستایی و عشایری زندگی می‌کردند، یعنی در خوش‌بینانه‌ترین حالت، تنها ۳۰ درصد مردم ایران در کل شهرهای کشور زندگی می‌کردند، حال چطور می‌توان باور داشت که هفتصد سال قبل از آن تاریخ، تنها در شهر نیشابور ۱۷۴۷۰۰۰ نفر زندگی می‌کردند و توسط مغولان از بین رفتند؟! هر چند در دوره قبل از حمله مغولان شهرهای خراسان آبادتر و پرجمعیت‌تر از سایر نقاط ایران بودند، اما نه به اندازه‌ای که یک شهر جمعیتی بیش از یک و نیم میلیون نفر داشته باشد و همه آن‌ها در عرض پنج روز توسط مغولان قتل عام گردند.

۲. اگر شهری به قول جوینی ۱۷۴۷۰۰۰ نفر جمعیت داشته باشد، باید تعداد زیادی خانه و بنا نیز برای سکونت و اداره آن موجود باشد، چطور می‌توان آن همه جمعیت را از شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه قتل عام کرد و ساختمان‌های آن‌ها را چنان با خاک یکسان کرد طوری که بتوان در جای آن‌ها جو کاشت؟! (جوینی، ۱۳۷۰: ۱/ ۱۴۰) از طرف دیگر اگر شمارش

تعداد کشته‌شدگان ۱۲ روز طول کشیده، پس چطور قتل عام این جمعیت عظیم در کمتر از ۵ روز اتفاق افتاده است؟! جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۷۶/۱).

۳. نیشابور در طول یک قرن قبل از حمله مغولان، چندین بار در اثر حمله غزان، درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای، آتش‌سوزی، بیماری و بلایای طبیعی، طوری تخریب و ویران شده بود که شهر قدیمی کاملاً از بین رفته و شهر جدید را در محل دیگری بنا کرده بودند. ظهیرالدین نیشابوری که سال‌ها قبل از هجوم مغولان در نیشابور می‌زیست، درباره‌ی وضعیت آن شهر می‌نویسد: «مردم نیشابور را به سبب اختلاف مذاهب، عقاید قدیم و ضغائن عظیم بود، هر شب فرقه‌ای از محله‌ای حشر می‌کردند و آتش در محله مخالفان می‌زدند تا خرابی‌ها که از غزان مانده بود، اطلال شد و قحط و غلا و وبا ظاهر شد تا بازمانده تیغ و شکنجه غوزان انبار بمردند و شهری بدان مجموع و آراستگی چنان شد که کسی محله و سرای خود باز نمی‌شناخت و آنجا که مجامع انس و محافل صدور بود، مرامی اغنام و مکامن وحوش و بهایم شد.» (۱۳۳۲: ۵۰-۵۱). چطور ممکن است، شهری که چنان بلایایی را در آستانه حمله مغولان از سر گذرانده، بتواند در طول چند سال باز طوری احیا گردد که آن جمعیت عظیم را در خود جا دهد؟!

در مورد میزان قتل و غارت شهر هرات نیز روایت‌های اغراق‌آمیز و ضد و نقیضی وجود دارد که پذیرش آن‌ها بسیار سخت است. منهاج سراج که همزمان با تهاجم مغولان در خراسان زندگی می‌کرد، تعداد مقتولان این شهر را ۲۴۰۰۰۰۰ نفر نوشته است. (۱۳۴۲: ۱۲۱) و سیفی هروی که حدود یک قرن بعد از تهاجم مغولان در هرات می‌زیست و اطلاعاتش را از منابع قدیمی و گفته‌های همشهریانش به دست آورده، درباره میزان و چگونگی قتل عام مردم هرات توسط مغولان می‌نویسد: «خلقش را از زن و مرد به قتل رساندند و هیچ سری را بر تن و هیچ تنی را با سر نگذاشتند و تمامت بناها و سراهای شهر را فرو کوفتند. خندق را بیانداشتند و شرفات و ابراج و بارو را خراب کردند، هفت روز به جز کشتن و سوختن و کندن و خون ریختن به کار دیگری قیام ننمودند. القصه بدین سان شهر هرات از آفات زمان و عاهات دوران ویران گشت. و افزون از هزار هزار و ششصد هزار و کسری (۱۶۰۰۰۰۰) از خلق هرات شهید کردند» (۱۳۸۱: ۶۶-۸۰). مورخان بعدی

همچون شرف‌الدین علی یزدی، خواندمیر و دیگران نیز اغلب همین روایت اخیر را درباره قتل و غارت مردم هرات پذیرفته‌اند و بدون آنکه کوچکترین شک و تردیدی به خود راه دهند، آن را روایت کرده‌اند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۵۲/۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲۶/۳). اما همانطور که در مورد شهر نیشابور گفته شد، اولاً پذیرش جمعیت ۲۴۰۰۰۰۰ نفری یا حتی ۱۶۰۰۰۰۰ نفری برای یک شهر در آن زمان دور از واقع است. به خصوص از این جهت که این تعداد غیر از افرادی بود که در روستاها زندگی می‌کردند.

ثانیاً، در مورد این حادثه دو آمار کاملاً متفاوت از دو مورخ مطرح شده که یکی همزمان با واقعه بوده و بدون اشاره به نحوه دستیابی به آمار مورد ادعای خود، تعداد کشته‌شدگان یک شهر را ۲۴۰۰۰۰۰ نفر می‌داند، در حالی که مورخ بعدی ضمن اشاره به منابع مورد استفاده خود، ظاهراً با جزئیات بیشتری سخن گفته و به جای عدد رند منهاج سراج، به کشته شدن هزار هزار و ششصد هزار و کسری اشاره کرده است و مورخان بعدی نیز اکثراً همین آمار را که بیشتر از دیگری به ذهن نزدیکتر است، روایت کرده‌اند.

ثالثاً، اگر در شهری چنان قتل و غارت فجیعی صورت بگیرد که از آن همه جمعیت تنها ۱۶ نفر باقی بماند و کل آثار و ابنیه شهر با خاک یکسان شود، (سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۱۶) شاید تا قرن‌ها نمی‌تواند به آن رونق و جمعیت پیشین برگردد در حالی که هرات ۱۶ سال بعد به دستور اگتای قاآن و با تلاش تنها ۵۰ نفر جامه‌باف به رهبری رئیسشان عزالدین، در عرض یک سال چنان معمور و آبادان شد که «رشک بلاد عالم گشت» (تتوی، ۱۳۷۸: ۸/۶-۳۸۵۷). نکته جالب‌تر اینکه، طبق گفته همین مورخان، جمعیت لازم برای بازسازی شهر هرات را از سایر شهرها و مناطق پیرامونی آوردند، در حالی که به گفته سیفی هروی، جمعیت هرات و پناهندگان سایر نواحی بعد از غائله مغول، روی هم رفته چهل نفر بودند و در حومه آن نیز تنها یکصد نفر جان سالم به در برده بودند. (سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۸۳). اینکه با این چند نفر از بازماندگان جنگ، تعدادی جامه‌باف و احتمالاً چند صد نفر از فراریان سایر مناطق چگونه توانستند در عرض یک سال شهری را که حدود دو میلیون نفر جمعیت آن قتل عام و تمام بناهایش ویران شده بود، طوری بازسازی کنند که رشک سایر شهرهای جهان را برانگیزد، جای بسی تأمل است؟! پس می‌توان نتیجه گرفت

که شهر هرات به آن میزانی که برخی از مورخان گفته‌اند، قتل و غارت نشده بود که در عرض یک سال بخش زیادی از موقعیت قبلی خود را به دست آورد و رشک سایر شهرهای جهان را برانگیزد.

در مورد میزان قتل و غارت مردم مرو نیز که یکی از چهار شهر مهم خراسان در آن زمان بود، روایت‌های متفاوتی مطرح شده است. در حالی که ابن‌اثیر تعداد مقتولان را ۷۰۰۰۰۰ نفر دانسته، (۱۳۷۱: ۲۰۲/۳۲) جوینی آن را ۱۳۰۰۰۰۰ نفر نوشته و تأکید کرده است که این تعداد غیر از کسانی است که در «نقب‌ها، سوراخ‌ها، رسانیق و بیابان‌ها» کشته شده بودند و به حساب نیامدند (۱۳۷۰: ۱/ ۱۲۳). مورخان بعدی نیز بدون توجه به صحت و سقم روایات، گفته‌های جوینی را تکرار کرده‌اند. (وصاف، ۱۳۴۶: ۳۲۴؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/ ۲۴۳) در حالی که باید توجه داشت، اگر واقعاً این تعداد جمعیت در شهر مرو زندگی می‌کردند و توسط مغولان از بین رفتند، پس حداقل باید این تعداد هم در روستاها و مناطق پیرامونی شهر سکونت داشته باشند، چون در ادوار گذشته بخش زیادی از مردم در روستاها زندگی می‌کردند، و از آنجایی که به گفته جوینی، دشمن «بر هیچ آفریده ابقا نمی‌کرد تا چهل روز برین نمط گذشتند و بگذشتند و در شهر و روستاق صد کس نمانده بود و چندان ماکول که آن چند معدود معلول را وافی باشد نمانده» (۱۳۷۰: ۱/ ۱۳۳). بنابراین، تعداد مقتولان در مرو و روستاهای اطراف آن حداقل باید دو برابر آمار ارائه شده توسط جوینی باشد، چون در آمار او کشته‌شدگان روستاها و نواحی اطراف شمارش نشده و به حساب نیامده‌اند. همانطور که قبلاً گفته شد، پذیرش چنین آمار و ارقامی برای تعداد مقتولان یک شهر و نواحی اطراف آن دور از واقع‌بینی است و نمی‌تواند با شرایط و واقعیت‌های تاریخی مطابقت داشته باشد.

تا اینجا به قتل و غارت مغولان در نیشابور، هرات و مرو که به همراه بلخ، چهار شهر مهم خراسان را تشکیل می‌دادند و به گفته همه مورخان، بیش از سایر نقاط ایران آسیب دیده بودند، اشاره شد. هر چند در شهر اخیر نیز به گفته برخی از مورخان همه مردم کشته شدند، (وصاف، ۱۳۴۶: ۳۱۹) اما ابن‌اثیر از امان یافتن مردم آن سخن گفته است. بر این شهرها باید شهر ری و خوارزم را که خارج از منطقه خراسان قرار داشتند، اما به گفته

مورخان، از آسیب دیده‌ترین شهرهای ایران بودند، اضافه کرد. هر چند مورخان در ذکر آمار کشته‌شدگان خوارزم سکوت کرده‌اند، اما آنچه از فحوای کلام آن‌ها برمی‌آید، این است که تعداد مقتولان خوارزم بیشتر از سایر شهرها و مناطق بوده است. چون، اولاً این شهر پایتخت خوارزمشاهیان بود و به گفته یاقوت حموی که در آستانه هجوم مغولان آن را دیده، از نظر کثرت جمعیت و گستردگی شهر و مرفه بودن مردمانش در دنیا بی‌نظیر بود. (۱۳۸۰: ۳۲۰/۲ - ۳۲۲) ثانیاً، مغولان برای تصرف این شهر نیروهای زیادی اعزام کرده بودند و حتی زمانی که مدت محاصره شهر طولانی شد، چنگیز خان افراد دیگری هم بدانجا فرستاد. این نیروها زمانی که خوارزمیان را شکست دادند، آن‌ها را برای کشتن بین خود تقسیم کردند. به هر سرباز، بیست و چهار خوارزمی رسید که بکشد و این تعداد غیر از ۱۰۰۰۰۰ صنعتگری بود که از مردم شهر جدا کرده بودند تا با خود به مغولستان ببرند و نیز غیر از دختران و پسرانی بود که اسیر کرده بودند. (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۷۸ - ۳۷۹؛ جویی، ۱۳۷۰: ۱/ ۱۰۱؛ و صاف، ۱۳۴۶: ۳۱۸) اگر همانند عباس اقبال، تعداد نیروهای مغولی را در حمله به پایتخت سیاسی خوارزمشاهیان که برایشان بسیار مهم بود، ۱۰۰۰۰۰ نفر در نظر بگیریم، (اقبال، ۱۳۱۲: ۴۴) و هر سربازی ۲۴ نفر از خوارزمیان را کشته باشد، تعداد مقتولان به ۲۴۰۰۰۰۰ نفر بالغ می‌گردد. ثالثاً، مغولان در خوارزم بعد از کشتار مردم، سدی را که بر رود جیحون بسته شده بود، گشودند، در نتیجه، سراسر شهر غرق در آب گردید و ساختمان‌ها ویران شدند و در حالی که به گفته ابن‌اثیر «معمولاً در شهرهای دیگری که مورد حمله مغول قرار می‌گرفت، عده‌ای از مردم سالم می‌ماندند. برخی از ایشان پنهان می‌شدند و برخی می‌گریختند و بعضی از شهر بیرون می‌آمدند و جان بدر می‌بردند. برخی نیز خود را میان کشته‌شدگان می‌انداختند و بعد رهائی می‌یافتند. اما مردم خوارزم همه در آب جان سپردند» (۱۳۷۱: ۳۲ / ۲۰۷ - ۲۰۸). بنابراین، تعداد مقتولان خوارزم بیشتر از سایر مناطق بود و از دو میلیون هم فراتر می‌رفت، چون در هر یک از شهرهای مشهور خراسان به گفته مورخان، یک و نیم تا دو نیم میلیون نفر کشته شده بود و خوارزم به عنوان پایتخت، قاعدتاً بیشتر از آن‌ها جمعیت داشت! حال سؤال این است، چطور می‌توان باور داشت شهری بیش از دو میلیون نفر جمعیت داشته باشد و همه مردم آن از پیر و جوان و

زن و مرد و نظامی و غیر نظامی به دفاع از شهر برخیزند و مشغول جنگ با مهاجمان باشند، علاوه بر آن، سلطان محمد خوارزمشاه ۱۱۰۰۰۰ نفر سرباز برای دفاع از پایتخت تدارک ببیند، اما در نهایت همه این افراد از یک سپاه صد هزار نفری شکست بخورد و از بین برود؟! برخی وحشت از مغولان را دلیل عدم مقاومت مردم در برابر دشمن و شکست آن‌ها می‌دانند و درباره وحشت موجود می‌نویسند: «اگر کلاه مغلی در میان هزاران سوار خوارزمی اندازند، جمله متفرق گردند. ایزد تعالی رعب مغل را در دل خوارزمی نه بدان سان ساخته است که بیان آن در امکان آید» (ابن بیسی، ۱۳۵۰: ۴۳۴) اگر مردم واقعاً چنان ترس و وحشتی از مغولان داشتند، نه تنها در هیچ شهری در برابر مغولان مقاومت نمی‌کردند، بلکه جرئت کشتن ایلچی، داماد و نوه چنگیز را نمی‌یافتند، در حالی که در خوارزم، بخارا، مرو، هرات، فیروزکوه و بسیاری از شهرهای دیگر مردم به مقابله با مغولان پرداختند و تعداد زیادی از سربازان، نمایندگان و حتی نزدیکترین کسان چنگیز را به قتل رساندند (نسوی، ۱۳۶۵: ۵۱-۵۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/۲۴۳ و جوینی، ۱۳۷۰: ۱/۱۳۷؛ سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۷۲).

در شهر ری نیز وصاف از کشته و اسیر شدن ۷۰۰۰۰۰ نفر به دست مغولان در سال ۶۱۷ ه.ق سخن گفته است. (وصاف، ۱۳۴۶: ۳۲۳) ابن اثیر هم در مورد میزان قتل و غارت مغولان در مناطق بین ری و همدان می‌نویسد: «در راه نیز از هر شهر و قریه‌ای که می‌گذشتند آن جا را تاراج می‌کردند. بر روی هم چند برابر آنچه در ری کرده بودند، ویرانگری و آتش‌سوزی کردند و مردان و زنان و کودکان را از دم شمشیر گذراندند و هیچ کس و هیچ چیزی را سالم نگذاشتند. به همین گونه پیش رفتند تا به همدان رسیدند» (۱۳۷۱: ۱۵۸/۳۲). گویا این اتفاقات تنها در سال ۶۱۷ ه.ق و به هنگامی که دسته‌ای از مغولان برای دستگیری سلطان محمد خوارزمشاه به دنبال او راه افتاده بودند، رخ داده است. چهار سال بعد نیز به گفته ابن اثیر گروه سه هزار نفری از مغولان به ری آمدند و «از مردم ری کسانی که در حمله قبلی مغولان جان بدر برده و سالم مانده بودند کشتند و شهر را تاراج کردند و ویران ساختند» (همان، ۱۳۷۱: ۲۶۰/۳۲-۲۵۹). بنا بر

آنچه گفته شد، تعداد کشته‌شدگان در ری و مناطق آن نیز باید از چند میلیون نفر بیشتر باشد! اما این رقم بنا به دلایل زیر غیر ممکن است:

۱. هر چند ری یکی از معروفترین شهرهای ایران در گذشته بود، اما در آستانه هجوم مغولان، دیگر آن رونق و جمعیت قرن‌های سوم و چهارم را نداشت و به گفته یاقوت حموی که در سال ۶۱۷ ه.ق آن را مشاهده کرده بود، در اثر اختلافات و درگیری‌های مذهبی بین پیروان مذاهب و فرقه‌های مختلف، بخصوص شیعیان، شافعیان و حنفیان، تعداد زیادی از جمعیت شهر از بین رفته و «شهر ویرانه و از خرابه‌های آن تنها دیوارها و نقش و نگارها و منبرها باقی مانده است.» (۱۳۸۰: ۵۹۸/۲).

۲. در هر کدام از شهرهایی که مغولان کشتار عظیمی راه انداختند، دلیل خاصی مطرح شده است، مثلاً در نیشابور به انتقام قتل داماد و در بامیان به انتقام کشته شدن نوه چنگیز، در هرات به دلیل شورش دوباره مردم و کشتن شحنة مغول، در مرو و خوارزم و بسیاری از شهرهای دیگر به خاطر مقاومت و عدم پذیرش ایل. اما در ری برای قتل عام و اسیر کردن ۷۰۰۰۰۰ نفر مردم آن شهر و چندین برابر از ساکنان مناطق بین ری و همدان هیچ دلیلی مطرح نشده است.

۳. مغولان در سال ۶۱۷ ه.ق به دنبال سلطان محمد خوارزمشاه و در ۶۲۱ ه.ق به دنبال فرزندش جلال‌الدین وارد شهر ری شدند و بلافاصله آن را ترک کردند، یعنی در هیچ کدام از این دو مورد هدفشان تسخیر ری و قتل و غارت مردم نبود. از طرف دیگر، طبق گفته مورخان، هیچ مقاومت یا شورش در ری اتفاق نیفتاده بود که مغولان مثل برخی از شهرهای دیگر، برای گرفتن انتقام، به قتل و غارت گسترده‌ای دست بزنند.

۴. مغولان در تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه به دستور چنگیز خان در جایی توقف نمی‌کردند تا به او دست یابند طوری که اگر سلطان محمد صبح به شهری می‌رسید، مغولان شب بدانجا می‌رسیدند، (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۲ / ۱۵۸؛ جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱۰۹) در چنین شرایطی آن‌ها چگونه می‌توانستند ۷۰۰۰۰۰ نفر از مردم ری را در زمان بسیار اندک کشته یا اسیر کنند؟! از طرف دیگر، انجام چنین کاری باعث کندی حرکت مغولان و مانع

دستیابی آن‌ها به هدف اصلی‌شان که دستگیری سلطان بود، می‌شد. بنابراین، انجام چنین قتل و غارتی توسط مغولان در آن شرایط غیر قابل باور است.

مورخان درباره میزان قتل و غارت شهرهای دیگر ایران نیز آمار و ارقام حیرت‌انگیزی ارائه داده‌اند که در اینجا به صورت مختصر و گذرا به آنها اشاره می‌شود. بر طبق گفته آنها میزان مقتولان در شهرهای مختلف بدین قرار بود: همه مردم اترار(شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/۲۳۴)، بخارا ۳۰۰۰۰ نفر(جوینی، ۱۳۷۰: ۸۳/۱)، سمرقند ۵۰۰۰۰ نفر(جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱۰۷) و به روایتی ۷۰۰۰۰ نفر(ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۵/۳۲)، سبزوار ۷۰۰۰۰ نفر(جوینی، ۱۳۷۰: ۱۳۸/۱)، و صاف، ۱۳۴۶: ۳۲۵)، نسا ۷۰۰۰۰ نفر(نسوی، ۱۳۶۵: ۷۷)، تون(قهبستان) ۱۲۰۰۰ نفر(سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۷۱ و ۶۳)، توی ۸۰۰۰ نفر(همان، ۱۳۸۱: ۱۶)، ری ۷۰۰۰۰۰ نفر کشته و اسیر(وصاف، ۱۳۴۶: ۳۲۳). تعداد زیادی از مردم جند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/۲۳۴)، همه مردم بلخ(وصاف، ۱۳۴۶: ۳۱۹؛ سیفی هروی، ۱۳۸۱؛ جوینی، ۱۳۷۰: ۱۰۳/۱)، همه مردم بامیان(وصاف، ۱۳۴۶: ۳۱۹)، همه مردم ترمذ(جوزجانی، ۱۱۳؛ وصاف، ۱۳۴۶: ۳۱۹)، همه مردم طالقان(جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱۱۵)، همه مردم فیروز کوه(همان، ۱۳۴۲: ۱۳۲-۱۳۳)، همه مردم لوهور(همان، ۱۳۴۲: ۱۶۶)، همه مردم غزنه غیر از تعدادی صنعتگر(وصاف، ۱۳۴۶: ۳۲۱)، چهار دانگ مردم غور (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱۳۶)، همه مردم زاوه(وصاف، ۱۳۴۶: ۳۲۱)، کشتاری عظیم و بیمناک در ابیورد و بازر و توس و جاجرم و بیهق و خواف و سرخس، توس، آمل، دامغان، سمنان و خوار، همدان، مراغه، نخجوان،(جوینی، ۱۳۷۰: ۱/۱۱۵-۱۱۶؛ وصاف، ۱۳۴۶: ۳۲۰-۳۲۳)، ویرانی جمله شهرهای عراق و جبال و اران و آذربایجان و گیلان و رستم داری که در اطراف دریای خزر است تا در بندان و آذربایجان (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱۵۸؛ ابن فوطی، ۱۹۶)، کشتار مردان و اسیر کردن زنان در مازندران (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۶/۳۲)، کشتار مردم و ویران کردن شهر ری، ساوه، قم، کاشان و همدان(ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۹/۳۲).

جمع‌بندی و تحلیل آمار و ارقام گفته شده می‌تواند ما را به نتایج بهتر و دقیق‌تری برساند. بر اساس همین آمار و ارقام در سه شهر از چهار شهر مشهور خراسان، یعنی مرو (۱۳۰۰۰۰۰)، نیشابور (۱۷۴۷۰۰۰) و هرات (۲۴۰۰۰۰۰)، جمعاً ۵۴۴۷۰۰۰ نفر توسط

مغولان قتل عام شدند. این تعداد غیر از افرادی بودند که در شهرهای دیگر این ایالت از جمله بلخ کشته شدند. از طرف دیگر، در آن زمان بخش زیادی از مردم در روستاها زندگی می‌کردند و تعدادی از آن‌ها به همان سرنوشت شهرهای خراسان دچار شدند، اما آمار و ارقام کشتگان آن‌ها اغلب توسط مورخان ثبت نشده است. اگر این افراد را هم به رقم قبلی اضافه کنیم، شاید به رقمی بالای ۱۰ میلیون نفر بالغ گردد! سؤال این است که چنین جمعیت عظیمی چطور می‌تواند توسط یک سپاه صد تا دویست هزار نفری و در مدت بسیار کم قتل عام شود؟! حتی پذیرفتن این رقم بزرگ نه به عنوان مقتولان، بلکه به عنوان کل ساکنان خراسان، اعم از شهری و روستایی نیز خیلی سخت است! چون تهیه خوراک و دیگر نیازهای زندگی ۱۰ میلیون نفر در یک ایالت، با ادوات سنتی کشاورزی آن زمان دور از واقعیت است.

حال اگر تعداد مقتولان خراسان را با آمار کشته‌های خوارزم، ری و چند شهر دیگری که تعداد کشته‌شدگان آن‌ها به وضوح از طرف مورخان مشخص شده است، جمع کنیم و مقتولان شهرها و روستاهایی را هم که آمار مقتولان آن‌ها مشخص نیست و به گفته مورخان، همه یا بخشی از مردم آن‌ها توسط مغولان از بین رفتند، به این آمار اضافه کنیم، این رقم به ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر بالغ می‌گردد. پذیرش چنین آماري به عنوان کشته‌شدگان تعدادی از شهرهای یک کشور در یک جنگ چند ساله، در حدود هشت قرن پیش، با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست.

هر چند این چنین آمارهای اغراق‌آمیزی از سوی بسیاری از مورخان روایت شده است، اما باید توجه داشت که اکثر این نویسندگان همچون ابن‌اثیر، نسوی، یاقوت حموی، منهج سراج، جوینی، وصاف، مستوفی و دیگران به جبهه‌ای تعلق داشتند که دین و وطنشان مورد تهدید و حمله قرار گرفته بود، نه به جبهه غالب یا بی‌طرف. لذا، این مورخان برای وحشی و خونخوار نشان دادن دشمن، آمارهایی را درباره میزان قتل و غارت آنها گزارش کرده‌اند که نه تنها با یکدیگر تناقض و اختلاف دارند، بلکه با شرایط و واقعیت‌های تاریخی نیز هیچ مطابقتی ندارند. هر چند تعدادی از همین مورخان مثل جوینی و مستوفی در دستگاه دیوانسالاری مغولان حضور داشتند و انتظار می‌رود که وقایع را به نحوی روایت

کنند که به مذاق حاکمان متبوعشان خوش آید، اما باید در نظر داشت که در آن زمان و حتی در دوره‌های بعد، نه تنها اغراق درباره کشت و کشتار حاکم چندان کار بدی نبود، بلکه برخی از مورخان درباری برای تعریف و تمجید از پادشاه و ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان، روایات اغراق‌آمیزی را درباره قتل و غارت پادشاه متبوع خود می‌نوشتند و پادشاهان نیز از آن استقبال می‌کردند. احتمالاً ایلخانان مغول نیز به همین دلیل از روایات اغراق‌آمیز جویی استقبال کرده و مانع نگارش آنها نشدند، هر چند که به احتمال زیاد، جویی نه برای تعریف و تمجید از اقدامات مغولان و ایجاد رعب و وحشت در بین هموطنان، بلکه به خاطر فجیع جلوه دادن کشت و کشتار آنها روایات اغراق‌آمیزی را در کتابش آورده است. چون، او هر چند در دستگاه دیوانسالاری مغولان بود، اما طبیعتاً از ورود بیگانگان به کشور خود و قتل و غارت هموطنانش ناراحت بود و نمی‌توانست کاملاً بی‌طرفانه و بدور از حب و بغض بنویسد. در مورد مستوفی قضیه اندکی متفاوت است. هر چند او نیز مانند جویی از دیوانسالاران ایلخانان بود، اما به هر حال او نیز یک ایرانی بود که وطنش از سوی مغولان مورد حمله قرار گرفته بود و نکته دیگر اینکه، او بر خلاف جویی، به جای آنکه شاهد عینی حمله اولیه مغولان به ایران باشد، تکرار کننده روایت دیگر مورخان و تحت تأثیر آنها است و بیشتر همان روایاتی را مطرح کرده که مورخان پیشین متنفر از مغول آورده بودند.

نتیجه‌گیری

نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد که مغولان در حمله به ایران قتل و غارت شدیدی را در برخی از مناطق و شهرهای ایران مرتکب شدند، اما نه در حدی که تعدادی از مورخان و جغرافی‌نویسان از آن سخن گفته و آمار و ارقام‌های اغراق‌آمیز و غیر واقعی را در مورد آن مطرح کرده‌اند. برای نقد و بررسی این آمارها از روش مطابقت ابن خلدون استفاده شد و در نهایت به این نتیجه منتهی شد که آمارهای مورخان درباره میزان و قتل غارت مغولان با شرایط و واقعیت‌های تاریخی هم‌خوانی و مطابقت ندارند. در این آمارها از کشتار بیش از یک و نیم تا دو میلیون نفر از مردم هر یک از شهرهای خراسان، خوارزم و

ری خبر داده‌اند، در حالی که شرایط آن روز شهرها امکان سکونت چنان جمعیت عظیمی را در هر یک از شهرها ناممکن می‌ساخت. از طرف دیگر، بر اساس آمارهای ارائه شده از طرف همین مورخان، مجموع کشته‌شدگان در شهرهای ایران بیش از ده میلیون نفر بوده است، اگر این رقم را تنها بخش کوچکی از جمعیت ایران بدانیم که در شهرها زندگی می‌کردند و جمعیت بیش از هفتاد درصدی ساکن در روستاها را که در این آمارها توجهی به آنها نشده، به آن اضافه کنیم، جمعیت ایران در آن زمان به رقمی بالای ۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر می‌رسد، در حالی که در هیچ کدام از دوره‌های تاریخی تا عصر پهلوی جمعیت ایران به نصف یا حتی یک سوم این ارقام نمی‌رسید. هر چند این آمارهای اغراق‌آمیز از سوی اکثر مورخان عهد مغول مطرح شده و همین موضوع انسان را به پذیرش آن وسوسه می‌کند، اما باید توجه داشت همه این مورخان به گروهی تعلق داشته‌اند که سرزمین‌شان مورد حمله قرار گرفته و آنها با ارائه چنین آمارهایی سعی در وحشی و خونخوار نشان دادن دشمن مهاجم داشتند و همین امر پذیرش این روایت‌ها را با مشکل روبه‌رو می‌سازد در حالی که اگر افرادی از گروه مهاجم یا بی‌طرف هم در این مورد مطالبی را به یادگار می‌گذاشتند، نقد و بررسی روایات و اثبات غیر واقعی بودن آمارهای موجود آسان‌تر و دقیق‌تر انجام می‌گرفت. نکته دیگر اینکه، شرایط حاکم بر جنگ، وقوع اتفاقات پشت سر هم و در یک زمان محدود، فقدان نهاد یا سازمان مستقل سرشماری و روش صحیح آمارگیری در دوره مغول، امکان واقعی بودن آمار و ارقام ارائه شده در مورد قتل و غارت مغولان در ایران را غیر ممکن می‌سازد.

منابع

- ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، (۱۳۷۱)، **تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران**، مترجمان عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعات علمی.

- ابن بیبی، حسین بن علی الجعفری، (۱۳۵۰)، **مختصر سلجوقنامه**، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، کتابفروشی تبریز.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۸۲)، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشار علمی و فرهنگی، چاپ دهم.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد، (۱۳۸۱)، **الحوادث الجامعه (حوادث قرن هفتم)**، مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۱۲)، **تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت**، ج ۱، تهران، کتابخانه مجلس.
- بایمتاف، لقمان، (خرداد و تیر ۱۳۸۰)، «نقدی بر کتاب کرتهاى هرات بر اساس تاریخنامه هرات سیفی هروی»، **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**، شماره ۴۴ و ۴۵، صص ۸۹-۹۴.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، کارل یان، جان ماسون اسمیت، (۱۳۶۶)، **تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره مغول**، مترجم یعقوب آژند، تهران، اطلاعات.
- تتوی، قاضی احمد، آصف خان قزوینی، (۱۳۷۸)، **تاریخالفی: تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سالهای ۸۵۰-۹۸۴**، مصحح سیدعلی آل داوود، تهران، انتشارات فکر روز.
- جوزجانی، منهاج سراج، (۱۳۴۲)، **طبقاتناصری**، به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، کابل، انجمن تاریخ افغانستان.
- جوینی، عطاملک بن محمد، (۱۳۷۰)، **تاریخ جهانگشای جوینی**، تهران، ارغوان، چاپ چهارم.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همادالدین، (۱۳۳۳)، **حیب السیر فی اخبار افراد البشر**، ج ۳، تهران، خیام.
- خیر اندیش، عبدالرسول، (۱۳۷۵)، «نیشابور در سالهای ۶۳۳-۵۳۶ هجری قمری»، **فرهنگ**، شماره ۱۹، صص ۸۵-۱۰۲.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، (۱۳۶۳)، **مجمع الانساب**، مصحح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

- صدقی، ناصر، (۱۳۸۸)، «روش‌شناسی ابن خلدون در مطالعات تاریخی»، **تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری**، شماره ۲، صص ۱۹-۴۲.
- کسایبی، نورالله، (۱۳۷۶)، «سرگذشت دانشمندان و مراکز دانش در حمله مغول»، **نامه پژوهش فرهنگی**، شماره ۴، صص ۲۸۹-۳۲۲.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴)، **تاریخ‌گزیده**، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- نسوی، محمد بن احمد، (۱۳۶۵)، **سیرت سلطان جلال‌الدین منکبرنی**، مصحح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ظهیرالدین نیشابوری، ابوحامد محمد بن ابراهیم، (۱۳۳۲)، **سلجوقنامه**، به اهتمام اسماعیل افشار، تهران، کلاله خاور.
- وصاف‌الحضره، فضل‌الله شیرازی، (۱۳۴۶)، **تحریر تاریخ وصاف**، عبدالحمید آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- یزدی، شرف‌الدین علی، (۱۳۸۷)، **ظفرنامه**، مصحح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبد الله، (۱۳۸۰)، **معجم‌البلدان**، ترجمه علی نقی منزوی، ۲ جلد، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- _____ (۱۹۹۵)، **معجم‌البلدان**، ۷ جلد، بیروت، دار صادر، چاپ دوم.